

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

مجمع: جای جمع شدن، مجلس، محفل، انجمن

مرغان: پرندگان

نهان: پنهان، غیب (مجمعی کردند مرغان جهان / آنچه بودند آشکارا و نهان)

جمله: همه، همگی

شهریار: بزرگ‌تر شهر، پادشاه، شاه (جمله گفتند این زمان در روزگار / نیست قالی هیچ شهر از شهریار)

هدهد: پرنده‌ای با جثه‌ای کوچک و منقاری نوک‌تیز، شانه به سر، مرغ سلیمان، پوپک، نماد رهبر و مرشد

افسر: تاج، دیپهم، کلاه پادشاهی (پایه یازدهم*؛ تاج و کلاه پادشاهان، صاحب منصب)

(هرهر پرنده‌دانی بود و افسری بر سر داشت)

اکناف*: جمع کَف؛ اطراف، کناره‌ها

گیتی: جهان، عالم، دنیا (من از اطراف و اکناف گیتی آگاهم)

سیمرغ: مرغی افسانه‌ای و موهوم که گفته‌اند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته است.

قاف: نام کوه افسانه‌ای که سیمرغ بر فراز آن آشیانه داشته است.

آشیان: آشیانه، لانه، خانه

(نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.)

بینش: بینایی، بصیرت

همتا: نظیر، شریک، برابر (در فرد و بینش او را همتایی نیست)

نقش و نگار: شکل‌ها و صورت‌های رنگین و گوناگون، آب و رنگ

(این همه نقش و نگار در جهان هست)

شیرمرد: مرد دلیر و بی‌باک

شگرف*: قوی، نیرومند

ژرف: عمیق (ژرف ژرف: بسیار عمیق و دور و دراز)

(شیرمردی باید این ره را شگرف / زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف)

مهرورزی: عشق‌ورزی، محبت کردن

راستان: درستان، صدیقان (مهرورزی تو برگل کار راستان و پاکان است)

صاحب جمال: نیکومنظر، زیبارو

زوال: نابودی، نیستی (زایل شدن: نابودی، از بین رفتن)

(گل اگر چه هست بس صاحب جمال / حسن او در هفته‌ای گیرد زوال)

گلشن: گلستان، گلزار

بیاسایم: استراحت کنم

(آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن فرم بازگردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم)

معذور: آن که عذر و بهانه‌ی پذیرفته باشد، دارای عذر و بهانه

(مرا از این سفر معذور دارید)

باز: پرنده‌ای شکاری که پروازی سریع، چنگال‌هایی قوی و منقار مخروطی کوتاه دارد.

شست: انگشت بزرگ و پهن دست یا پا (شست: عدد ۶۰)

(آن‌گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می‌نشانند ...)

شیدا*: عاشق، دلداه [شیدایی: عاشقی، دلدادگی]

دلباخته: شیفته، عاشق، شیدا

(مرغان همگی شیدا و دلباخته‌گشتند و بهانه‌ها یک سو نهادند)

رهنمون شود: راهنمایی کند

قرعه زدند: قرعه انداختند (قرعه: آن چه با آن فال بزنند)

(آنگاه برای انتقاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، قرعه زدند)

وادی*: سرزمین، صحرا و بیابان. [هفت وادی: هفت بیابان، هفت مرحله]

درگه: بارگاه، کاخ شاهی، آستان

(گفت ما را هفت وادی در ره است / چون گزشتی هفت وادی، درگه است)

وانیامد: بازنیامد، برگشت

فرسنگ: واحد مسافت قریب شش کیلومتر؛ (در این جا به معنی «مسافت» به کار رفته است).

(وانیامد در یوان زمین راه، کس / نیست از فرسنگ آن آگاه کس)

فروآمدن: پایین آمدن، قدم گذاشتن

طلب (وادی طلب): اولین قدم در تصوّف و آن حالتی است که در دل سالک پیدا می شود و او را به جست و جوی معرفت و حقیقت وا می دارد.

تَعَب*: رنج و سختی [طرب: شادی]

(پ_\ون فروآیی به وادی طلب / پیشست آید هر زمانی صد تعب)

مُلک: پادشاهی، سرزمین، کشور، مملکت

ملک: آن چه در تصرف کسی است.

(مال اینبا بایرت انداختن / ملک اینبا بایرت درباقتن)

گرمرو*: مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا

سرکش: یاغی، نافرمان، قوی و زورمند

(عاشق آن باشد که پ_\ون آتش بود / گرمرو، سوزنده و سرکش بود)

معرفت: شناخت، شناختن چیزی، علم و دانش

بی پا و سر: کنایه از بی کران و بی انتها

(بعد از آن بنمایدت پیش نظر / معرفت را وادی ای بی پا و سر)

سپهر: آسمان، فلک

عالی صفت: والا، شگرف

(پ_\ون بتابد آفتاب معرفت / از سپهر این ره عالی صفت)

قدر: اندازه، ارزش و اعتبار، مرتبه و منزلت (غدر: مکر، حيله، بی وفایی)

صدر*: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می یابد؛

مجازاً ارزش و اعتبار [«سینه» هم معنی می دهد].

(هر یکی بینا شود بر قدر فویش / باز باید در حقیقت صدر فویش)

استغنا*: بی نیازی، در اصطلاح، بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا [هم خانواده غنی و غنا و اغنیا]

دعوی*: ادّعا، ادّعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضاد هستند. معنی،

حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی.

معنا: مقصود و مراد، حقیقت و باطن

(بعد از این وادی استغنا بُود / نه درو دعوی و نه معنا بُود)

جَنَّت: بهشت، فردوس (منظور از **هشت جَنَّت**، هشت طبقه بهشت است که به ترتیب عبارت‌اند از: خُلْد، دارالسلام، دارالقرار، جَنَّت عدن، جَنَّت المأوی، جَنَّت النعیم، عَلَیین و فردوس)

دوزخ: جهنم (مقصود از **هفت دوزخ**، درکات هفت‌گانه جهنم است: سَقَر، سعیر، لُطی، حُطَمه، جحیم، جهنم، هاویه)

افسرده*: منجمد، سرمازده [درس پنجم **فسرده***: یخ‌زده، منجمد]

(هشت یَنَّت نیز اینها مرده‌ای است / هفت دوزخ هم‌پو یخ افسرده‌ای است)

توحید: یگانه گردانیدن؛ در اصطلاح اهل حقیقت، تجرید ذات الهی است از آن چه فهم و گمان آدمی تصوّر کند.

تفرید*: دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردش مردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنای گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.

تجرید*: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آن چه جز خداست.

(بعد از این وادی توحید آید / منزل تفرید و تهریر آید)

حیرت: سرگستگی، تعجب، حیرانی

تحیر: سرگستگی، حیرت

(مرد حیران چون رسد این جایگاه / در تمیز مانده و کم‌کرده راه)

فقر: درویشی و در اصطلاح سالکان فنای فی‌الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است.

فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف مذمومه است.

روا: جایز، سزا

(بعد از این وادی فقر است و فنا / کی بُور این با سفن گفتن روا؟)

همت: قصد، اراده، خواست، کوشش، در اصطلاح عرفانی توجه و قصد قلبی با جمیع قوای روحانی به جانب حق برای حصول کمال خود یا دیگری. («بلندنظری» و «مدد» نیز معنی می‌دهد)

(آنان که همت یارشان بود، پیش‌تر می‌رفتند)

قلیل: کم، اندک (این عده قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنائی فیه‌رکننده‌ای دیدند)

سروش*: پیام‌آور، فرشته پیام‌آور [سال یازدهم*]: فرشته، فرشته پیام‌آور]

(همگی را فواب در ربود، در فواب سروش غیبی به آنها گفت؛ در فویشن بنگرید)

محو: فنا شدن، پاک شدن

بر دوام: مداوم، همیشه

منطق الطیر: زبان مرغان؛ مثنوی عرفانی سروده شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

(ممنو او گشتند آفر بر دوام / سایه در فور شد گم شر والسلام)

طرب: شادی (در این مقام، طرب بی تعب نفوایدید)

آز: حرص و طمع

خُلد: بهشت

(ز نیرنگ هوا و از فریب آرز فاقانی / دلت فلد است قالی ساز از طاووس و شیطانش)

فانی: نیست شونده، کسی که در راه شناخت حق و وصال به معشوق از خود درگذرد و در معشوق فنا شود تا بدو بقا پذیرد.

(وُصلت آن کس یافت کز فور شد فنا / هر که فانی شد ز فور، مردانه است)

مَجاز: غیر حقیقی (سرای مجاز: خانه عاریتی؛ کنایه از دنیا)

فراز: بلندی، اوج

(دل چه بندی در این سرای مجاز؟ / همت پست کی رسد به فراز؟)

هاتف: آواز دهنده، فرشته آواز دهنده، سروش

نسخه: نوشته، مکتوب، رونوشت، سیاهه و صورت

نجم: ستاره

(ای نسفه نامه الهی، که تویی / وی آینه جمال شاهی، که تویی)

سالک: رونده، رونده راه حق و طریقت

اعراض: روی گرداندن از چیزی، روی گردانی، انصراف

تقرب: نزدیک شدن

درس چهاردهم: گنج حکمت (کلان تر و اولی تر)

اُشتر: شتر

مصاحبت*: هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن

وجه: برای، حیث، جهت (ذات و وجود هم معنی می‌دهد)

زاد*: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند؛ سن و سال

توشه: زاد، طعام و خوراک اندک

گِردِه*: قرص نان، نوعی نان [گِردِه: پشت، بالای کمر] [گُرد: پهلوان]

(اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گِردِه‌ای پیش نبود)

مخاصمت*: دشمنی، خصومت [نزاع، مجادله، عداوت]

(میان ایشان از برای گِردِه مقاصمت رفت،)

آخر الامر: سرانجام، در نهایت

اولی*: شایسته؛

اولی تر*: شایسته تر (با آن که «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌انده.)

(آفر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گِردِه فورَدن اولی تر.)

تعالی: بلند مرتبه

چراغ فرا می‌داشتیم: چراغ را بالای سر نگه می‌داشتیم

اعانت*: یاری دادن، یاری [هم‌خانواده «عون و معاون و تعاون» / معونت: یاری، کمک]

(من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتیم و مادرَت را اعانت می‌کردم)

مقالات*: جمع مقالت؛ گفتارها، سخنان

(اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گِردِه بر گرفت و بفورَد)

کلان*: دارای سن بیشتر [کلان تر: بزرگ تر، درشت تر]

(هر که مرا بیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان ترم)

سندبادنامه: از کتاب‌های داستانی قدیم که موضوع آن را از موضوعات کتاب سندباد، حکیم هندی، دانسته-

اند. این کتاب ابتدا به دستور نوح‌بن منصور سامانی به فارسی دری ترجمه شد. ظهیری سمرقندی ترجمه‌ای

دیگر از این کتاب کرد و ازرقی شاعر نیز آن را به نظم درآورد.

گروه‌های مهم املائی

* هدهد و شانه‌به‌سر / اطراف و اکناف / کوه قاف / گلزار باصفا / عذر و بهانه / معذور داشتن
از سفر / شست دست / فال و قرعه / وادی طلب / تعب و رنج / وادی ای بی‌پا و سر /
سپهر این ره عالی‌صفت / صدر مجلس / استغنا و بی‌نیازی / دعوی و معنی / منزل تفرید و
تجربید / مرد حیران / حیرت و تحیر / عدد قلیل / سروش غیبی / محو و فنا / طرب بی‌تعب
/ حرص و آز / طاووس باغ خلد / وصلت و فرقت / فراز و بلندی / نسخه نامه الهی /
* مصاحبت و هم‌نشینی / وجه زاد و توشه / مخاصمت و دشمنی / اعانت و یاری / مقالات
گرگ و روباه

تاریخ ادبیات

منطق الطیر: عطار نیشابوری

سندبادنامه: ظهیری سمرقندی